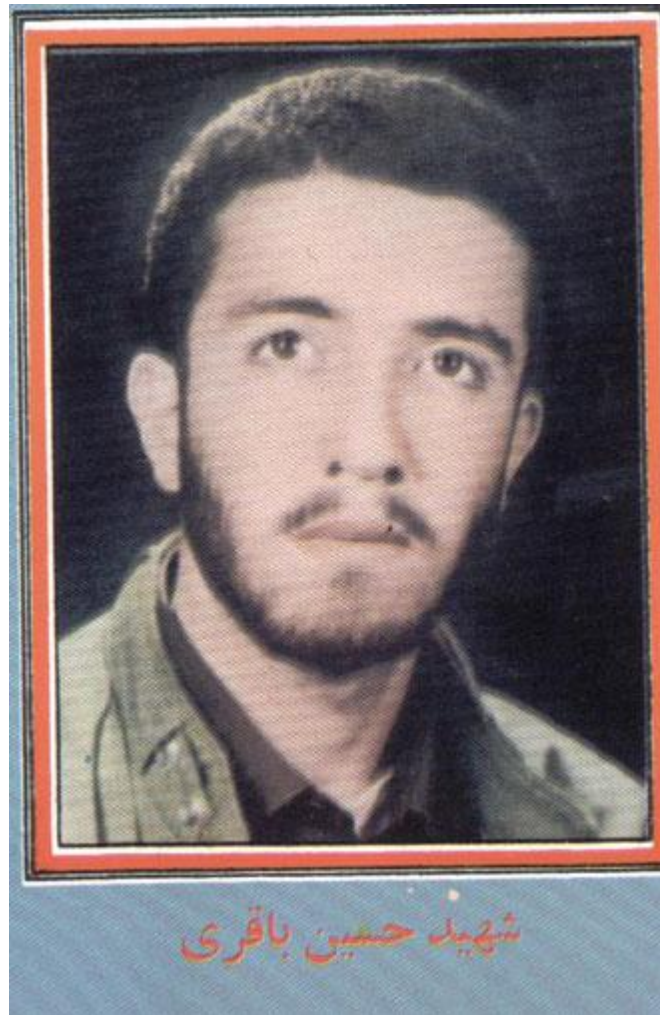




شهید حسین باقری

شهیدی که جنت را به او نشان دادند

ای کسانی که دلتان در رضای حق تعالی است می یابد از هیچ کس نهراسید
و خائنین را به زیر سؤال ببرید و تو دهنی محکمی به آنان بزنید.

شهید تحصیلات دوره ابتدائی را در دبستان شهید خلیل نوروزی و دوره راهنمائی را در مدرسه راهنمائی
توفیق به پایان رسانید البته لازم به توضیح است سالهای تحصیلی ایشان مصادف بود با به ثمر رسیدن
انقلاب شکوهمند اسلامی و به همین دلیل ایشان سنگر مدرسه را رها کرده و حضور خود را در سنگر جبهه و
صحنه جنگ و جهاد با کافران بعثی ترجیح دادند.
شهید از بدو تشکیل سپاه فعالیت خود را آغاز کردند و تا زمان شهادت بعنوان سپاهی و بسیجی در خدمت

جمهوری اسلامی بود آخرین پست ایشان فرمانده اطلاعات و عملیات تیپ یکم از لشکر ۳۱ عاشورا بود شهید بزرگوار در سال ۶۵ مسئول اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران ابهر و نیز مسئول دفتر ندامتگاه دادسرای انقلاب اسلامی بود و با سمت فرمانده اطلاعات و عملیات تیپ یکم به مقام رفیع شهادت نایل آمدند.

خاطره ای از همزمان شهید باقری

شهید حسین باقری آنقدر در محل خودشان حضورش کم بود که اهل محل او را نمی شناختند لذا بجز شهید محمود سهرابی که همسایه خیلی نزدیک ایشان بوده فکر نمی کنم همسایه های دیگر او را شناخته باشند چنانکه یکی از همسایه ها می پرسید مگر حسین پاسدار بود ؟ من هم گفتم نه حسین پاسدار نبود بلکه او عاشق امام حسین (ع) بود و در آخر نیز او به دیدار معشوق خود ابا عبدالله الحسین (ع) شتافت بالاخره هر چقدر ما از این برادر بزرگوارمان بگوئیم باز هم کم گفته ایم من دقیقا یادم می آید روزی باهم به مسجد رفته بودیم هنگام برگشتن اصرار کرد که ناهار را به خانه آنها بروم من هم قبول کردم وقتی به خانه آنها رفتیم وارد اتاق بسیار کوچک او شدیم اصلا از تعجب خشکم زده بود چرا که این پسر نه تنها که خودش عاشق شهادت بود بلکه آنهایی هم که که قبل از او به شهادت رسیده بودند عکسهایشان را بزرگ کرده و قاب گرفته و به اتاقش زده بود یکسری هم از فرماندهان گردانها که شهید نشده بودند حسین عکس آنها را هم کشیده بود من گفتم : آنها که شهید نشده اند چرا عکس آنها را کشیده ای ؟ گفت : اینها هم شهید هستند اما شهید زنده اند این را هم به شما بگویم که واقعا یکی از شهدای بزرگوارمان شهید حمید احدی بود که حسین خیلی عاشقش بود من دقیقا یادم هست که یکروز حسین آمد و گفت : باور می کنی بجز علی مولایمان کسی هم باشد که دعای کمیل را از حفظ در لبش زمزمه کند ؟ گفتم : شاید باشد اما خوب مشکل است گفت : فرمانده گردانمان برادر شهید حمید احدی این دعا را از حفظ می خواند حسین تکیه کلامش شهید احدی بود بله اینها هر دو شهید شدند و رفتند و ما نیز از خدا می خواهیم بالاخره دست ما را بدست آنها برساند من دقیقا یادم هست از یکی از وصیتنامه های شهید احدی حسین یک مقداری خوانده بود گفت : که برادر حمید در وصیتنامه اش نوشته است که برادران اول خودتان را اصلاح کنید و بعد دیگران را اصلاح کنید این حرف خیلی در حسین تاثیر گذاشته بود که روزی از روزها که در لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب با حسین باهم بودیم و فرمانده گردانمان هم برادر شهید محمد اشتیری بود که خداوند روحشان را شاد کند برادر حسین بصورت پیک گردان مشغول خدمت بود و انجام وظیفه می کرد آنه هم در سنگر خودشان دعای کمیل می خواندند که حسین هم آمده بود البته این را بگویم که همه بچه ها اهل معرفت بودند همه آنها

بدون استثنا اهل دعا و راز و نیاز بودند یعنی یک نفری که اهل دعا و راز و نیاز نباشد اصلاً جایش آنجا نبود همه رزمندگان قبلاً بالاخره یک تغییر و تحولی در دلشان ایجاد کرده بودند که به جبهه آمده بودند ما هم رفتیم داخل و دیدیم برادر حمید با یک لحنی و با یک ندای دلنشین دعا را زمزمه می کردند که دیگر ریا نبود همه بچه ها آنجا مخلصانه زیر گریه زده بودند آنهایی که یاد جوانی می کردند یا قبلاً یک سری از آنها که خطاهائی را داشتند بیادشان می آورند یکی زمزمه می کرد یکی گریه می کرد من شاید بهیچ وجه تا آخرین لحظه عمرم فراموش نمی کنم و فکر می کنم خدا هم چند درصدی از گناهان مرا بخشیده باشد بلی همینطور هم هست چون آن شب حضرت زهرا (س) امام زمان در آن مجلس حضور داشتند من به این مجلسی که رفته بودم مدیون حسین بودم

روحیه قابل تحسین

این برادر عزیزمان یک مدتی هم مجروح بودند که من در بیمارستان پیش او رفتم اصلاً مجروحین ما هم واقعا یک روحیه فوق العاده ای داشتند آنهایی که در جبهه و جنگ مجروح شده بودند با مریضان دیگر فرق داشتند یعنی در یک اتاقی دو مجروح جنگی بود و بقیه بیماران عادی بودند این دو مجروح جنگی به آن اتاقی که مریضهای دیگر بودند یک صفائی داده بودند بردن رادیو ضبط به بیمارستان ممنوع است ولی با توجه به اینکه رئیس بیمارستان دو برادرش را در جبهه های جنگ تقدیم انقلاب کرده بود این الویت و این اجازه را به بچه های مجروح داده بودند که از رادیو ضبط استفاده کنند بچه ها هم عاشق نوارهای حاج صادق آهنگران بودند شاید اسم برادر شهید حسین باقری به گوش خیلی ها رسیده باشد اما یک عده معدودی به خصوصیات اخلاقی روحی مکتبی نظامی و دلیری و شجاعی این برادرمان وارد بودند و یکسری هم شاید اصلاً آگاه نبودند می گفتند : برادر حسین یا مسئول محور اطلاعات است یا در گردان کار می کند خصوصياتی که این برادر داشت همیشه سعی می کرد که هیچ موقع مسئولیت قبول نکند چون من دقیقاً یادم هست که یکبار گفت : که من هنوز به آن حد نرسیده ام که مسئولیت قبول کنم تا اینکه در این اواخر منظورم از اواخر همان زمانی است که در لشکر ۱۷ مشغول خدمت بودیم آن موقع بالاخره دیگر به حسین تکلیف کرده بودند که تو این کار را باید بکنی شما استعدادش را دارید می توانی سه تیم یا چهار تیم را با خودت ببری و بیاوری واقعا هم خیلی کار کرده بود ایشان هم مسئولیت را پذیرا شده بود

مدیریت و رازداری

در عین حال که حسین با من یک دوست صمیمی بود یکسری از حرفهای دلش و اسرار خودش را به من می گفت در عین حال یک فرمانده منحصر بفرد بودند وقتی به شناسائی منطقه هور رفتند من یک ماهی بود که حسین را ندیده بودم وقتی به قرارگاه لشکر بر می گشت می گفتیم حسین کجا بودی ؟ اصلا یکبار نشد از موقعیتهای نظامی که در دستش بود اسرار نظامی را بگوید ایشان مسئول محور اطلاعات بودند آنهم اطلاعات لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب که از لشکران مثبت سپاه بود و با همین تشکیلات با توجه به فرماندهان دلیری که داشت واقعا روی لشکر حساب می کردند در هر نقطه از ایران مخصوصا در جنوب قرار بود یک منطقه ای شناسائی شود اول نیروهای قرارگاه آن منطقه می رفتند به اضافه نیروهای اطلاعات عملیات لشکر که یکی از این مسئولان مهم اطلاعات هم برادر شهیدمان حسین بود در شناسائی یکی از عملیاتها که ایشان واقعا نقش مثبتی داشتند بعد از چند مدتی که من ایشان را دیدم که آمده بودند به عقب من از ایشان پرسیدم حسین کجا بودی ؟ گفت بین مهدی من با شما دوست هستم چون اینجا عده کمی از بچه های زنجان در این لشکر هستیم خواهش می کنم در محدوده کار من دخالت نکن واقعا یک خصوصیت بخصوصی داشت این برادر شوخ طبع و همیشه خنده رو بود ماموریتی که به نیروهای تحت امر خودش محول می کرد تا آخر پی گیر بود بایستی بالاخره گزارش کار را به او ارائه می دادند و همچنین ایشان گزارش کار خودشان را به فرمانده اطلاعاتشان می دادند برادر بزرگوارمان سردار حاجی محمد میرجانی که آن موقع مسئول اطلاعات لشکر بود گزارشش را به ایشان ارائه می کرد

خاطره ای از برادر علی چام همرزم شهید باقری

حسین آقا همیشه خندان و بسیار شوخ طبع و معتقد به نظام و انقلاب بود. خانواده شهید باقری از خانواده های مستضعف بود و همیشه قدر مستضعفین را می دانست و به قول امام (ره) سربازان بسیجی کوخ نشینان هستند و حسین نیز از جمله آنان بود.

خاطره ای که از ایشان دارم در عملیات تکمیلی کربلای ۵ بوده با هم آمدیم تا برادری که مهمان ما بود راهی کنیم. این برادر وقتی که از ماشین پیاده شد و خواست برود با حسین دیده بوسی کردند. ولی من این کار را نکردم و با او خداحافظی مختصری کردم در راه که از بدرقه آن برادر بر می گشتم گفتم:

حسین خیلی با ایشان صمیمی بر خورد کردی ؟

حسین در جواب گفت: این آخرین بار است که او را می بینم و فکر نمی کنم که او را برای بار دیگر ببینم.

من گفتم تو از کجا می دانی ؟ گفت خودت هم خواهی دید . نمی دانم به ذهن و قلب حسین چه چیز خطور کرده بود که یقین داشت او شهید خواهد شد .

بعد آمدیم و یک شب ماندیم صبح همان روز که بیدار شدیم گفت من خواب دیدم یکی از شهدا آمد و از دم خانه مرا به مسجد دعوت کرد و بعد من به مسجد رفتم . آن برادر شهید در مسجد را زد ولی کسی در را باز نمی کرد تا اینکه باز شد کسی که در را باز کرد آن برادر شهید را می شناخت ولی مرا نمی شناخت وارد که شدیم در داخل مسجد با طبیعت بی نظیر و بی همتائی که سبز و خرم بود و آب از جویبارها می آمد و روبرو شدم در میان درختان درخت خرما هم زیاد بود من گفتم من اینجا را دیده ام ما می خواستیم به اینجا حمله کنیم و یکی از مناطق جنگی است گفت نا اینجا منطقه ای که شما می گوئید نیست اینجا منطقه ای است که به آن جنت می گویند و تو الان در باغ جنت هستی و این نخلها بهشتی هستند و شب بعد که عملیات شروع شد می خواستیم به عملیات برویم حسین مرا به گوشه ای برد گفت مبادا خوابی که من دیده ام به کسی بگوئی و به حاج منصور هم نگو من گفتم که به شما قول می دهم که به هیچ کس نگویم تا امروز من این خواب را به کسی نگفته بودم.

وصیت نامه شهید

خدایا بیا مرز برایم گناهای که بلا را نازل می کند. خدا جان تمام اعضا و جوارح مرا به سه چیز آراسته کن : ۱- ایمان ۲- تقوی ۳- یقین خدا ، مطمئناً این سه مورد در راه رسیدن به جوار پر شکوهت مرا یاری می دهند تا به کمک غیبی تو به آنها دست یافته و انسان باشم و انسان بودن خود را بفهمم تا در دنیای پست و تاریک بتوانم قدمی مطمئن در راه رسیدن به هدفم و به پیمانم بردارم. خدا جان جوان هستم . هر لحظه گناه کردم و باز به خود آمدم و از تو شرمند شدم . ای امید امیدواران ، خدا جان تو آخرین مرحله عشقی ، آخرین دوست و آخرین یار هستی برای کسانی که به امید تو و لقای تو لحظه شماری می کنند . خدا جان سپاست می گویم که دوباره بر من منت نهادی که در جبهه حضور به هم رسانم. ترا شکر می کنم خدا جان همه دوستان رفتند و من هنوز در جامی زخم آخ چقدر سخت است.

اما دوستان خوبم از (امام) اطاعت کنید و نگذارید تنها بماند سخنان گهربار ایشان را بدون فوت وقت انجام دهید مرید و مطیع او باشید سربازی سرافراز برای مرز بوم باشید عزیزانم تاریخ عاشورا و جریانات کوفه دوباره همانند حضرت مسلم رو کرده اهل کوفه نباشید پاسداری نمائید از خون شهیدان دوستان عزیز و باوفایم در هر مکان بر علیه ضد انقلابیون بشورید مشت محکمی بر

دهان این زالو صفتان این مسلمانهای شناسنامه ای بزنید.
ای کسانی که دلتان در رضای حق تعالی است می یابد از هیچ کس نهرا سید و خائنین را به زیر سؤال
ببرید و تودهنی محکمی به ایشان بزنید. اغماض در کار نباشد خصوصاً اگر مسئول باشید ای گروه
رنج کشیده انقلاب تقوی الهی را پیشه خود کنید مواظبت نمائید.

روحشان شاد و راهشان پر رهرو باد

شادی روح امام (ره) و شهدای اسلام « صلوات »

و برای تعجیل در فرج آقا صاحب زمان (عج) دعا کنیم .

اللهم عجل الولیک الفرج

بسیج کارکنان دانشگاه زنجان

(پایگاه شهید دکتر مفتاح)